مفاوضات - حيات ابديّه و دخول در ملکوت

حضرت عبدالبهاء

نسخه اصل فارسی



### حيات ابديّه و دخول در ملکوت – مفاوضات - اثر حضرت عبدالبهاء – بر اساس نسخه طبع سنهء ١٩٠٨ م

سؤال از حيات ابديّه و دخول در ملکوت مينمائيد . ملکوت باصطلاحی ظاهری آسمان گفته ميشود امّا اين تعبير و تشبيه است نه حقيقی و واقعی زيرا ملکوت موقع جسمانی نيست مقدّس است از زمان و مکان جهان روحانی است و عالم رحمانی و مرکز سلطنت يزدانی است مجرّد از جسم و جسمانيست و پاک و مقدّس از اوهام عالم انسانی چه که محصوريّت در مکان از خصائص اجسامست نه ارواح و مکان و زمان محيط بر تن است نه عقل و جان . ملاحظه نمائيد که جسم انسان در موقع صغيری مکان دارد و تمکّن در دو وجب زمين نمايد و احاطه بيش از اين ندارد ولی روح و عقل انسان در جميع ممالک و اقاليم بلکه در اين فضای نامتناهی آسمان سير نمايد و احاطه بر جميع کون دارد و در طبقات عليا و بعد بی منتهی کشفيّات اجرا کند . اين از اين جهت است که روح مکان ندارد بلکه لامکانست و زمين و آسمان نسبت بروح يکسانست زيرا اکتشافات در هر دو نمايد ولی اين جسم محصور در مکان و بيخبر از دون آن . و امّا حيات دو حياتست حيات جسم و حيات روح امّا حيات جسم عبارت از حيات جسمانی است امّا حيات روح عبارت از هستی ملکوتيست و هستی ملکوتی استفاضه از روح الهی است و زنده شدن از نفحه روح القدس و حيات جسمانی هر چند وجودی دارد ولی در نزد مقدّسين روحانی عدم صرف است و موت محض . مثلاً انسان موجود است و اين سنگ نيز موجود امّا وجود انسانی کجا و وجود اين سنگ کجا هر چند سنگ وجود دارد امّا نسبت بوجود انسان معدوم است . از حيات ابديّه مقصد استفاضه از فيض روح القدس است مثل استفاضه گل از فصل و نسيم و نفحه نوبهار . ملاحظه کنيد که اين گل اوّل حيات داشته است امّا حيات جمادی لکن از قدوم موسم ربيع و فيضان ابر بهاری و حرارت آفتاب نورانی حيات ديگر يافته است و در نهايت طراوت و لطافت و معطّريست حيات اوّل اين گل بالنّسبه بحيات ثانيه مماتست . مقصد اينست که حيات ملکوت حيات روح است و حيات ابديست و منزّه از زمان و مکانست مثل روح انسان که مکان ندارد زيرا در وجود انسانی اگر فحص کنی مکان و موقعی مخصوص از برای روح پيدا نکنی چه که ابداً روح مکان ندارد و مجرّد است امّا تعلّق باين جسم دارد مثل تعلّق اين آفتاب باين آئينه مکانی ندارد امّا بآئينه تعلّق دارد . همين طور عالم ملکوت مقدّس است از هر چيزی که بچشم ديده شود و يا بحواسّ سائره مثل سمع و شمّ و ذوق و لمس احساس گردد . اين عقل که در انسان است و مسلّم الوجود است آيا در کجای انسان است اگر در وجود انسان فحص نمائی بچشم و گوش و سائر حواسّ چيزی نيابی و حال آنکه موجود است پس عقل مکان ندارد امّا تعلّق بدماغ دارد . ملکوت هم چنين است و همچنين محبّت نيز مکان ندارد امّا تعلّق بقلب دارد بهمچنين ملکوت مکان ندارد امّا تعلّق بانسان دارد . امّا داخل شدن در ملکوت بمحبّة اللّه است بانقطاع است بتقديس و تنزيه است بصدق و صفاست و استقامت و وفاست بجانفشانيست . پس باين بيانات واضح گشت که انسان باقيست و حيّ ابديست لکن آنهائی که مؤمن باللّه‌اند و محبّة اللّه و ايقان دارند حياتشان طيّبه است يعنی ابديّه گفته ميشود امّا آن نفوسی که محتجب از حقّ هستند با وجود اينکه حيات دارند امّا حياتشان ظلمانی است و نسبت بحيات مؤمنين عدم است . مثلاً چشم زنده است و ناخن نيز زنده است امّا حيات ناخن نسبت بحيات چشم عدم است اين سنگ وجود دارد و انسان نيز وجود دارد امّا سنگ بالنّسبه بوجود انسان عدم است وجود ندارد زيرا انسان چون وفات يافت و اين جسم متلاشی و معدوم گشت مانند سنگ و خاک جماد شود پس مشهود شد که وجود جمادی هر چند وجود است ولی بالنّسبه بوجود انسانی عدم است . بهمچنين نفوس محتجبه از حقّ هر چند در اين عالم و عالم بعد از موت وجود دارند امّا بالنّسبه بوجود قدسی ابناء ملکوت الهی معدومند و مفقود .